



قاعده لطف

کلیدواژه: قاعده لطف، عدلیه، حسن و قبح عقلی، مکلف، حکمت.

پرسش: قاعده لطف چیست؟

پاسخ:

یکی از اصول و قواعد مهم در کلام عدلیه، قاعده لطف است که پس از قاعده حسن و قبح عقلی مهمترین قاعده کلامی به شمار می‌رود.

فهرست مندرجات

- ۱ - کاربرد قاعده لطف
- ۲ - منکران قاعده لطف
- ۳ - تعریف لغوی لطف
- ۴ - تعریف اصطلاحی لطف
- ۵ - تعریف مشهور قاعده لطف
- ۶ - اقسام لطف
- ۶.۱ - تقسیم لطف به اعتبار بهره‌گیری مکلف
- ۶.۱.۱ - لطف محصل
- ۶.۱.۲ - لطف مقرب
- ۶.۲ - جامع بین این دو لطف
- ۶.۳ - تفاوت لطف مقرب و محصل
- ۶.۴ - تقسیم لطف به اعتبار فاعل
- ۷ - شرایط لطف
- ۸ - دلایل وجوب لطف
- ۸.۱ - برهان حکمت
- ۸.۲ - جود و کرم خداوند
- ۸.۳ - اشکال بر این دلیل
- ۸.۴ - پاسخ این اشکال
- ۸.۵ - تشریح تکالیف دینی از طرف خدا
- ۹ - قرآن و مصادیق لطف
- ۹.۱ - نبوت مصداق لطف
- ۹.۲ - قرآن و لطف بودن فلسفه برخی بلاها
- ۱۰ - لطف در گفتار معصومان علیهم السلام
- ۱۰.۱ - لطف در گفتار امام علی
- ۱۰.۲ - مصادیق لطف در گفتار حضرت زهرا
- ۱۱ - اشکالات بر قاعده لطف
- ۱۱.۱ - اشکال اول
- ۱۱.۲ - پاسخ اشکال اول
- ۱۱.۳ - اشکال دوم
- ۱۱.۴ - پاسخ اشکال دوم
- ۱۱.۵ - اشکال سوم
- ۱۱.۶ - پاسخ اشکال سوم
- ۱۲ - پانویس
- ۱۳ - منبع

کاربرد قاعده لطف

متکلمان عدلیه بسیاری از آموزه‌ها و عقاید دینی را براساس آن اثبات کرده‌اند. وجوب تکالیف دینی، لزوم بعثت پیامبران، و وجوب عصمت انبیا، وعده و وعیدهای الهی، حسن الام ابتدایی و وجوب امامت از جمله مسائلی است که بر این قاعده استوار گردیده‌اند. اکثریت قریب به اتفاق متکلمان عدلیه طرفدار قاعده لطف بوده‌اند.

منکران قاعده لطف

از متکلمان معروف امامیه در این باره رأی مخالفی نقل نشده است. ولی از متکلمان معتزله از بشر بن معتمر (متوفای ۲۱۰هـ) جعفر بن حرب (متوفای ۲۳۶هـ) به عنوان منکر قاعده لطف یاد شده است. [۱] اگر چه گفته شده است که، آن دو نیز از رأی خود بازگشته و آن را پذیرفته‌اند. متکلمان اشعری - که منکر اصل حسن و قبح عقلی‌اند - قاعده لطف را نیز مردود دانسته‌اند. از قرائن و شواهد گوناگون به دست می‌آید که این قاعده، هم چون قاعده حسن و قبح عقلی، از نخستین مسائل کلامی است که مورد توجه متکلمان عدلیه

قرار گرفته است. **شهرستانی**، آن جا که **عقاید** عمومی **معتزله** را یادآور شده است از قاعده لطف و اصلح یاد کرده است، و نیز گفته است، آنان اتفاق دارند در این که **تکلیف مقتضای لطف الهی** است. [۶] به نقل **شیخ طوسی** در کتاب «**الفهرست**» [۴] از کتاب «**الالطاف**» به عنوان یکی از کتاب‌های **هشام بن حکم** (متوفای ۱۷۹ یا ۱۹۹ هـ) نام برده است.

تعریف لغوی لطف

واژه **لطف** در لغت در معانی **مهربانی** و **اکرام**، **قرب** و نزدیکی، کوچکی و ریزی، **خفا** و **پنهانی**، نرمی و آشکاری به کار رفته است، و در **علم تجوید تطف** به معنی **إماله** است. [۴] [۵] [۶] [۷]

تعریف اصطلاحی لطف

لطف در **اصطلاح** متکلمان از **صفات فعل** الهی است، یعنی افعالی که به مکلفان مربوط می‌شود و مقصود این است که **خداوند** آنچه مایه **گرایش** مکلفان به **طاعت** و دوری گزیدن آنان از **معصیت** می‌باشد را در **حق** آنان انجام داده و این امر مقتضای **عدل** و **حکمت الهی** است،

تعریف مشهور قاعده لطف

چنان که **تیبین** آن خواهد آمد عبارت ذیل **تعریف مشهور** قاعده لطف است «اللطف ما يقرب العبد الى الطاعة و يبعده عن المعصية».

اقسام لطف

متکلمان لطف را به دو اعتبار تقسیم کرده‌اند:

← تقسیم لطف به اعتبار بهره‌گیری مکلف

← لطف محصل

الف: به اعتبار این که **مکلف** از لطف بهره می‌گیرد یا نه. هر گاه از آن بهره‌گیری کند، و در سایه لطف **تکلیف** را انجام دهد، آن را **لطف «محصل»** گویند. یعنی لطفی که به مرحله تحقق و تحصل رسیده است.

← لطف مقرب

و هرگاه مکلف آن را به کار نیندد، لطف را «**مقرب**» گویند، زیرا نقش آن در حد این بوده است که زمینه **هدایت** را فراهم نموده، و در **حقیقت مکلف** را به **طاعت** نزدیک ساخته است. هر چند در اثر **سوء اختیار مکلف**، تحقق نیافته است.

← جامع بین این دو لطف

جامع این دو قسم، داعی‌گری و برانگیزی **لطف** است. چنان که **سید مرتضی** گفته است: «لطف دارای دو قسم است: یکی آن که **مکلف** به واسطه آن انجام **طاعت** را **اختیار** می‌کند، و اگر لطف نبود آن را اختیار نمی‌کرد، و دیگری آن که **مکلف** به واسطه آن به انجام **طاعت** نزدیک می‌گردد، و جامع آن دو این است که نقش داعویت دارند». [۸]

← تفاوت لطف مقرب و محصل

برخی، تفاوت **لطف مقرب** و محصل را در این دانسته‌اند، که لطف مقرب با **عرض** از **تکلیف** سنجیده می‌شود، و **لطف محصل** با **عرض** از **خلقت**. [۹] ولی اولاً؛ این تفاوت در کلمات متکلمان **عدلیه** ذکر نشده است، و ثانیاً؛ **عرض** از **تکلیف** در **عرض** از **خلقت** نیست، بلکه آن دو، در طول یکدیگرند.

← تقسیم لطف به اعتبار فاعل

تقسیم دیگر **لطف** به اعتبار فاعل آن است. به این اعتبار لطف سه گونه است:

۱. لطف، فعل مستقیم و بی‌واسطه **خداوند** است، مانند **تشریح تکالیف دینی**، **ارسال پیامبران**، اعطای **معجزه** به آنان، ارائه و **نصب دلایل تکوینی** بر توحید.
۲. لطف، **فعل مباشری** کسی است که مورد لطف قرار گرفته است (ملطوف له). مانند **تفکر و نظر** در **دلایل توحید** و **معجزات پیامبران**، و **پیروی** از **دستورات دین**.
۳. لطف، فعل مکلفان دیگر است، مانند **تبلیغ احکام الهی** که فعل پیامبران، لطف است در **حق** مکلفان، و **امر به معروف و نهی از منکر** که فعل عموم مکلفان است. و هر کس آن را انجام دهد نتیجه‌اش لطف است در **حق** مکلفان دیگر.

در مورد نخست، فعل لطف بر **خداوند واجب** است، و در مورد دوم بر **خداوند واجب** است که فعل لطف را بر **مکلف** واجب کند، و در مورد سوم، لازم است آن را بر مکلفان دیگر واجب نماید. و در این قسم لازم است، کسی که لطف بر او واجب شده، خود نیز به گونه‌ای از آن بهره‌مند گردد، و در **حق** خود او هم لطف باشد، تا **ظلم** بر او لازم نیاید. [۱۰] [۱۱] [۱۲]

شرایط لطف

برای لطف شرایطی ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. در توانایی **مکلف** بر انجام **تکلیف** نقش نداشته باشد. یعنی **قدرت** بر انجام **تکلیف** لطف به شمار نمی‌آید، زیرا لطف متفرع بر **تکلیف** است، و قدرت از شرایط **تکلیف** است، پس تا قدرت نباشد، **تکلیف** نیست، و تا **تکلیف** نباشد، لطف معنا ندارد.
۲. به **الجاه** و **اجبار** مکلف منتهی نگردد؛ زیرا، لطف متفرع بر **تکلیف** است، و بدون **اختیار** **تکلیفی** در بین نیست، عبارت ذیل بیانگر دو شرط مزبور است. «و لم یکن له حظ فی التمکین و لم یبلغ حد الإلجاء». این دو شرط در اکثر عبارات متکلمان ذکر شده است. [۱۳] [۱۴] [۱۵] [۱۶]
۳. میان لطف و **تکلیف** مناسبت وجود داشته باشد، زیرا لطف نقش فراخوانی و داعی‌گری دارد، و داعی بودن فعلی در مورد **تکلیف** در گرو آن است که با آن مناسبت داشته باشد، و با آن بی‌ارتباط نباشد.
۴. مکلف از لطف آگاه باشد، زیرا در صورت **ناآگاهی** از آن، برای او نقش **داعویت** نخواهد داشت. البته در این باره **علم اجمالی** هم کافی است. مانند این که بدانند برخی از **مصائب** و **ناامایمانی** که بر وی وارد شده، به خاطر این بوده است که وی به **خداوند** توجه نموده و از **گناه** پرهیزد. [۱۷] [۱۸] [۱۹] [۲۰]

دلایل وجوب لطف

← برهان حکمت

مشهورترین **دلیل عقلی** بر **وجوب لطف** بر **خداوند**، اصل **حکمت** است، به این بیان که ترک لطف مستلزم **نقض غرض** است، و **نقض غرض** مخالف **حکمت** و باطل است. پس عمل به لطف واجب است، چنان که محقق طوسی گفته است:

«و اللطف واجب لیحصل الغرض به؛ [۲۱] لطف واجب است تا به واسطه آن **غرض** حاصل آید».

توضیح این که **خداوند انسان‌ها** را به **تکالیف دینی** مکلف نموده است. بنابراین، عمل‌ها به **تکالیف** مورد خواست و **مطلوب خداوند** است. از سوی دیگر، می‌داند که اگر **لطف** را انجام ندهد زمینه لازم برای تحقق یافتن **تکالیف** فراهم نخواهد شد. و انجام فعل لطف بر **خداوند** مستلزم هیچ گونه **محدوری** نیست. در این صورت، ترک لطف از نظر **عقل**، **نقض غرض** به شمار می‌آید. مانند این که فردی **مجلس ضیافتی** تشکیل دهد و به طور جدی بخواهد که فرد معینی در آن مجلس حضور یابد، و می‌داند که اگر در **دعوت** او **آداب** ویژه‌ای را که انجام آنها برای وی مستلزم هیچ گونه **محدوری** نیست به جای آورد، او **دعوتش** را **اجابت** خواهد کرد، و یا لاف‌باز باب هر گونه **عذری** را بر او خواهد بست. در این صورت اگر او را **دعوت** کند ولی آن **آداب** ویژه را به جای نیاورد، از نظر **عقلاً** **نقض** کننده **غرض** شناخته خواهد شد. [۲۲]

← جود و کرم خداوند

شیخ مفید در کتاب «**اوائل المقالات**» وجوب لطف را براساس **جود** و **کرم خداوند** تبیین کرده و گفته است:

«ان ما أوجه أصحاب اللطف من اللطف انما وجب من جهة الجود والكرم». [۲۳]

توضیح این که: فراهم نمودن **اسباب** و شرایطی که مکلفان را در عمل به **احکام الهی ترغیب** می‌نماید، و آنان را از **معصیت** دور می‌سازد، مصداق **جود** و **کرم** خداوند در حق مکلفان است. و ترک **جود** و **کرم** بر خداوند **نقص** و **محال** است، پس عمل به لطف واجب است.

← اشکال بر این دلیل

با **تقریر** مزبور، پاسخ این اشکال روشن شد، که عمل به مقتضای **جود** و **کرم** **تفضل** است، و لزومی ندارد، در حالی که فعل لطف واجب است. پس چگونه **فعل واجب** براساس چیزی که واجب نیست، تبیین شده است؟

← پاسخ این اشکال

پاسخ این است که وجوب در اصطلاح متکلمان درباره افعال **خداوند** به معنای **وجوب فقهی** نیست، بلکه به معنای ملازمه میان **کمال** در فعل با **کمال** در **ذات** و **صفات ذاتی** است. هر گاه **جود** و **کرم** از کمالات وجودی است، ترک آن بر خداوند محال است، همان گونه که **عدل** و **احسان** نیز چنین است. «**مراد قوم** از **وجوب عقلی** افعال بر خداوند این است که کاری که از **شأنش** باشد که فاعل آن **مستحق دم** شود، از خدای تعالی صادر نتواند شد.» [۲۴]

← تشریح تکالیف دینی از طرف خدا

اصولاً درباره **تشریح تکالیف دینی** از طرف **خداوند**، سه فرض متصور است:

۱. خداوند، تکالیف را **وضع** کند و به مکلفان **ابلاغ** نماید، و مقدمات و ابزار لازم برای انجام آنها را در **اختیار** آنان قرار دهد.

۲. علاوه بر آنچه بیان گردید، مکلفان را در شرایطی قرار دهد، که جز انجام **تکالیف**، راهی نداشته باشند.

۳. گذشته از **ابلاغ تکالیف** و اعطای **قدرت** به آنان، چنان که در فرض اول گذشت، کارهایی را در **حق** آنان انجام دهد که هر چند مکلفان را به انجام تکالیف **مجبور** نمی‌سازد چنان که در فرض دوم چنین بودولی، در **رغبت** و **اشتیاق** آنان به رعایت تکالیف الهی مؤثر باشد، مثل این که بر انجام تکالیف وعده **پاداش** دهد، و برتخلف از آن **وعید عقوبت** و **کیفر** دهد.

از فرض‌های یاد شده، فرض دوم از نظر عقلی مردود است، زیرا با **فلسفه تکلیف** که **آزمایش بندگان** و شکوفا شدن استعدادها معنوی آنان است منافات دارد. فرض نخست نیز با **جود** و **کرم** و **حکمت الهی** سازگار نیست. بنابراین، فرض سوم متعین است، و آن مقتضای قاعده لطف است. [۲۵]

قرآن و مصادیق لطف

از مطالعه آیات قرآن، به روشنی استفاده می‌شود که **ارسال پیامبران**، **اخلاق** ویژه و **سیره عملی** آنان، **انزال کتب آسمانی**، بیان **معارف الهی** در قالب مثال‌های ساده و گویا، **انذار** و **تبشیرهای الهی** توسط **پیامبران**، **مصائب** و **ناملایمات**، **نعمت‌ها** و **موهبت‌های مادی**، **نصرت‌ها** و **امدادهای غیبی**، همگی، از مصادیق و مظاهر لطف الهی به شمار می‌روند که برخی مقتضای **حکمت** خداوند، و برخی مظهر و جلوه **جود** و **احسان** الهی‌اند.

← نبوت مصداق لطف

قرآن کریم **نبوت** را مظهر **رحمت خداوند** دانسته می‌فرماید: «اهم یقسمون رحمه ربک». [۲۶]

این آیه پاسخ به **کوتاه فکرانی** است که در **اعتراض** به **پیامبر اکرم** - صلی الله علیه و آله - می‌گفتند: چرا **قرآن** بر دو مرد معروف **جزیره العرب** (**ولید بن مغیره**)، و

عروه بن مسعود) نازل نشده است. «و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریئین عظیم». [۲۷]

قرآن کریم، **نرم خوئی** و **انعطاف پذیری پیامبر** و **برهیز** از **درشخویی** در برابر **مردم** را از نشانه‌های **رحمت خداوند** نسبت به **پیامبر** - صلی الله علیه و آله - و مردم دانسته می‌فرماید: «قیما رَحْمَتِهِ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَّهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ قَطًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ». [۲۸]

خداوند به **موسی** و **هارون** سفارش می‌کند که «در گفتگو با **فرعون** به نرمی سخن بگویند؛ باشد که در او کارساز افتد؛ اذها الی فرعون انه طغی و قولا له قولا لينا لعله يتذکر أو یخشی». [۲۹]

از دیدگاه **قرآن بعثت پیامبران بشارت و بیم دهنده** **حجت** را بر مردم تمام کرده و راه اعتذار را بر آنها می‌بندد. «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلْأَ يَكُونُوا لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانِ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». [۳۰]

جمله «عزیزاً حکیماً» بیانگر این است که بالذات کسی را بر **خداوند** حقی نیست، و **حجتی** ندارد، ولی از آنجا که خداوند **حکیم** است، مقتضای **حکمت**، **هدایت بشر** به وجه اکمل است، لذا پیامبران را معیوت نموده است تا علاوه بر **ابلاغ احکام الهی** به آنان، از طریق **بشارت** و **انذار** آنان را به عمل به احکام الهی **تشویق** نمایند و از **نافرمانی** خداوند برحذر دارند.

← قرآن و لطف بودن فلسفه برخی بلاها

از دیدگاه **قرآن فلسفه** پاره‌ای از **ناملایمات** و **شدائد** در **زندگی بشر** این است که آنان را به خود آورد، و **روحیه تسلیم** در برابر **فرامین الهی** را در آنان **تقویت**

نماید. «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَعُونَ». [۳۱]

و **آیات** فراوان دیگر که همگی از **حکمت**، **لطف** و **رحمت الهی** سخن گفته و جلوه‌های آن را در **زندگی بشر** و در جهت **هدایت** او به **صراط مستقیم** بیان می‌کنند.

لطف در گفتار معصومان - علیهم السلام

← لطف در گفتار امام علی

از امام **علی** - علیه السلام - درباره **عرض آفرینش بشر**، و **فلسفه تکلیف** سخنی نقل شده است که **عجایب متفکران** را برانگیخته است. چنان که **جاحظ** (متوفای ۲۵۵هـ) گفته است: این **کلام**، جامع‌ترین سخن در این باب است.

و **ابوعلی خبّابی** (متوفای ۲۰۲هـ) پس از **تصدیق** سخن **جاحظ** افزوده است: «این سخن از نظر **جامعیت** در مرتبه‌ای است که هیچ افزایش و نقصانی در آن راه نخواهد داشت». [۳۲]

آن گفتار چنین است: «**خداوند** انسانها را آفرید و خواست که آنان دارای **اخلاق** و رفتار پسندیده باشند، و می‌دانست که آنان چنین نخواهند شد، مگر این که آنچه مایه **سود** و **زیان** آنهاست را بیان کند، و این کار در **گرو امر** و **نهی** (تکالیف دینی) است و **امر** و **نهی** نیز مستلزم **وعد** و **وعید** و **بیم** و **امید** است، و تحقق آنها در **گرو آلام** و **لذایذ** است، بدین جهت، **زندگی دنیا** را با **لذایذ** و **آلام** در آمیخت تا آنان را بر **لذایذ** و **آلام** اخروی رهنمون گردد». [۳۳]

← مصادیق لطف در گفتار حضرت زهرا

در گفتاری که **دخت گرامی رسول خدا** - صلی الله علیه و آله - پس از **رحلت** پدر بزرگوارش در **مسجد جامع مدینه** ایراد نمود، به برخی از مصادیق لطف اشاره شده است. آن بانوی **معصوم** نخست از **عرض آفرینش الهی** سخن گفت، و آن را **تثبیت حکمت** خداوند و **یادآوری خلق** بر **طاعت** و **بندگی** دانست. آن گاه **فلسفه پاداش‌ها** و **کیفرهای الهی** را یادآور شد که عبارت است از **روی آوردن مکلفان به بهشت** و **دوری گزیدن از جهنم**.

ابتدع الأشياء لامن شیء کان قبلها... تثبیتاً لحکمته، و تبییناً علی طاعته... و تبعداً لبریته، ثم جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصيته، ذباده لعباده من نعمته، و حیاشه لهم الی حننه [۳۴]؛

«موجودات را بدون آن که پیش از آنها آفریده‌ای باشد، آفرید، تا **حکمت** خود را تثبیت نموده و خلق را بر **طاعت** از **آفریدگار** خویش یادآوری کند و آنان را به **عبودیت** برانگیزد، آن گاه بر **طاعت** خود **پاداش** و بر **نافرمانی** خود **عقاب** مقرر داشت، تا **بندگان** را از **نقمت** خود بر حذر دارد و به جانب **بهشت** روانه سازد.»

گفتار **صدیقه طاهره** - علیها السلام - با **گفتار امام علی** - علیه السلام - در باب **فلسفه خلقت** و **الطاف الهی** همانندی کامل دارد، چنان که دیگر فرازهای **خطبه آن عزیز** نیز همین ویژگی را دارد و این مطلب شاهد **صدقیت** آن دو گرامی است بر **کفویت** آن دو گرامی چنان که در حدیث آمده است که اگر **حضرت علی** - علیه السلام - نبود، برای **فاطمه زهرا** - علیها السلام - همتایی که بتواند با او همسری کند، یافت نمی‌شد. «لو لا ان امیرالمؤمنین تزوجها لما کان لها کفوا الی یوم القیامه» [۳۵]

اشکالات بر قاعده لطف

بر قاعده لطف اشکالاتی وارد شده است که لازم است آنها را بیان نموده و به آنها پاسخ دهیم:

← اشکال اول

قاعده لطف مستلزم تعیین تکلیف برای خداوند است. **فخر الدین رازی** پس از اشاره به دیدگاه **معتزله** درباره **وجوب** عوض و لطف بر **خداوند** گفته است: «**حکم** جز از طریق **شرع** اثبات نمی‌شود، و برتر از **شارع حاکمی** نیست تا کاری را بر او **واجب** کند» [۲۴]

← پاسخ اشکال اول

پاسخ این اشکال در بحث مربوط به **حسن و قبح عقلی** داده شد. و حاصل آن این است که مقصود از «**وجوب علی الله**» در عبارات متکلمان **وجوب فقهی** و شرعی نیست، بلکه **وجوب عقلی** است، یعنی تحقق آنچه مقتضای کمالات ذاتی خداوند است، بر خداوند لازم است. به عبارت دیگر، **کمال ذاتی** و صفاتی مستلزم کمال در مقام فعل است.

← اشکال دوم

اگر لطف بر خداوند **واجب** بود نباید هیچ **کافری** و **گنهاری** وجود داشته باشد، زیرا خداوند می‌تواند در حق هر یک از افراد بشر آن اندازه **اطهار** لطف کند، که همگان ایمان آورده و از فرامین الهی **اطاعت** کنند. [۲۷]

← پاسخ اشکال دوم

این اشکال، ناشی از توجه نکردن به یکی از شرایط لطف، یعنی عدم **اجبار** و **الجاء** است، هر گاه اصل **اختیار** باید رعایت شود، پس لطف **علت تامه ایمان و اطاعت** نخواهد بود، بلکه تأثیر گذاری لطف از طریق **اختیار** و **اراده انسان** است. حال ممکن است فردی تحت تأثیر تمایلات و **غرایز** و **وسوسه‌های شیطانی** لطف الهی را نادیده گرفته، و با **سوء اختیار** خود به **کفر** و **معصیت** بگراید، پس **کفر** و **معصیت** دلیل بر عدم تحقق لطف از جانب خداوند نخواهد بود. [۲۸]

← اشکال سوم

نقش لطف بیش از این نیست که داعی بر **ایمان و اطاعت** را در **مکلف** به وجود آورد و او را به **فرمانبرداری** خداوند برانگیزد، این امر بدون لطف نیز ممکن است و خداوند نیز بر هر امر **ممکنی قدرت** دارد. دراین صورت، فعل لطف **لغو** و **عبث** خواهد بود، که با **حکمت الهی** سازگار نیست. [۲۹]

← پاسخ اشکال سوم

هرگاه این **اشکال** بر لطف وارد باشد، بر همه امور مربوط به **هدایت** بشر وارد خواهد بود، زیرا مثلاً **هدف** از **نیوت** جز آگاه ساختن مردم از **احکام الهی تشویق** آنان به **عبادت و بندگی** نیست، این کار بدون **بعثت پیامبران** نیز **ممکن** است و خداوند نیز بر هر امر **ممکنی قدرت** دارد، پس **بعثت پیامبران لغو** و **بیهوده** خواهد بود. حتی اگر ما اصل **علیت** را هم انکار کنیم و مانند **اشاعره** «عاده الله» را جایگزین آن سازیم باز هم اشکال مزبور وارد نیست، زیرا در این که **هدایت‌های الهی** دارای نظام خاص است تردیدی نیست، حال؛ یا این نظام بر **اصل علیت** استوار است، و یا بر اصل «عاده الله».

پانویس

- ↑ شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۴۵.
- ↑ شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۴۵.
- ↑ الفهرست، ص ۱۷۵.
- ↑ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۱۴۴.
- ↑ المفردات فی عرب القرآن، ص ۴۵۰.
- ↑ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۴۶.
- ↑ المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۸۲۶.
- ↑ الذخیره فی علم الکلام، ص ۱۸۶.
- ↑ الإلهیات، ج ۲، ص ۴۸۴۷.
- ↑ شیخ طوسی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۷۸.
- ↑ ابن مینم بحرانی، قواعد المرام، ص ۱۱۸.
- ↑ علامه حلی، کشف المراد، مقصد سوم، فصل سوم، میحث لطف.
- ↑ شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص ۳۱.
- ↑ کشف المراد، میحث لطف.
- ↑ قواعد المرام ص ۱۱۷.
- ↑ الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۸۱.
- ↑ شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص ۳۱.
- ↑ کشف المراد، میحث لطف.
- ↑ قواعد المرام ص ۱۱۷.
- ↑ الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۷۷.
- ↑ کشف المراد، مقصد سوم، فصل سوم، بحث لطف.
- ↑ قواعد المرام، ص ۱۱۸-۱۱۷.
- ↑ اوئل المقالات، ص ۵۹.
- ↑ گوهر مراد، ص ۲۴۷.
- ↑ میرزا ابوالحسن شعرانی، ترجمه و شرح کشف المراد، ص ۴۶۰.
- ↑ زحرف/سوره ۴۲، آیه ۲۳.
- ↑ زحرف/سوره ۴۲، آیه ۳۱.
- ↑ آل عمران/سوره ۲، آیه ۱۵۹.
- ↑ طه/سوره ۲۰، آیه ۲۲۴.
- ↑ نساء/سوره ۴، آیه ۱۶۵.
- ↑ اعراف/سوره ۷، آیه ۹۴.
- ↑ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۶.
- ↑ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۶.
- ↑ طبرسی، احتجاج، ص ۹۸.
- ↑ بحار الانوار، ج ۴۳، باب ۲، روایت ۱۱.
- ↑ تلخیص المحصل، ص ۳۴۲.
- ↑ شرع الاصول الخمسه، ص ۲۵۲ به نقل از بشر بن معتمر.
- ↑ کشف المراد و شرح تجرید، قوشچی میحث لطف.
- ↑ تلخیص المحصل، ص ۳۴۲ به نقل از فخر الدین رازی.

منبع

